

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو
۰۱ نومبر ۲۰۱۲

سازمان یابی کارگری

۸- خود سازماندهی

معلوم است که اولین دلیل موفقیت حزب انقلابیون حرفه‌ای در این واقعیت نهفته است که طبقه کارگر به دلایل عینی اقتصادی به‌تر از هر طبقه دیگری در جامعه سرمایه‌داری قابلیت سازمان‌دهی دارد. اگر چنین شرایطی موجود نباشد، سازمان انقلابیون حرفه‌ای به یک اسباب‌بازی، یک ماجراجویی یک نمای توخالی تبدیل می‌شود. (تزه‌ای اپریل)

در آمد یکم:

جمله قصار و نکته حکیمانه یا کشف تازه‌ای در کار نیست. نزدیک به سه قرن سلطه سرمایه این آموزه را نهادینه کرده است که کارگران در جریان مبارزه طبقاتی علیه سرمایه آگاه و متشکل می‌شوند و از مسیر سازمان یافتن در حزب سیاسی کمونیست فراموشی و توده‌ای به سمت خلع ید سیاسی از بورژوازی (انقلاب کارگری) حرکت می‌کنند و در پروسه تکاملی انقلاب مداوم در دو سطح داخلی و جهانی وارد دوران انتقال طبقاتی می‌گردند و از بورژوازی خلع ید اقتصادی می‌کنند و با استفاده از نیروی متحدان خود در سطح بین‌المللی؛ انقلاب را در برابر یورش امپریالیسم مصون می‌سازند. اگر انقلاب موش‌کور تاریخ هست- که بی‌گمان هست- واضح است که هیچ کدام از این دست آورده‌ها در یک روند نقطه به نقطه؛ برنامه مند و از پیش تعیین شده زمانی شکل نمی‌بندد.

مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و الغای کار مزدی به عنوان مبانی اساسی شیوه تولید سوسیالیستی ناگهان و همچون اجل معلق از آسمان نازل نمی‌شود. بلشویک‌ها با تمام توان مندی‌های نظری، سازمانی (حزبی) و پایگاه توده‌ای کارگری خود در مسیر انتقال طبقاتی ناکام ماندند و ناگزیر به راه پر فراز و نشیب کمونیسم جنگی و نپ رفتند و در کورس رقابت با امپریالیسم به خط "صنعتی سازی (= سوسیالیسم)" کشیده شدند. صدور فرمان‌های فله‌ای- که به لنین و رفقاییش به سبب عدم لغو فوری کار مزدی انتقاد می‌کند- البته کار دشواری نیست. مشابه این ان قلت گیری انتزاعی به بزرگان دیگری هم وارد آمده است. مانو و هوشی مینه تا کاسترو و چاوز! قصد قیاسی در کار نیست. گفتم کاسترو و چاوز و از یاد بردم که "خیلی"ها با شنیدن نام این دو نفر اخیر کهی می‌زنند و فی الحال دولتمردان کنونی ایران را به یاد می‌آورند. در میان این "خیل" البته لیبرال‌ها و اصلاح طلبان وطنی با "چپ کارگر زده کارگر زاده کارگر تبار کارگر مدار" مرز مشترک بسته است. همه می‌دانند که انقلاب ۱۹۵۹ کوبا انقلابی سوسیالیستی و کارگری نبود. همه می‌دانند که بولیواریسیم؛ سوسیالیسم نیست و همه می‌دانند که

اصلاحات چاوز و اورته گا و مورالس ماهیت سوسیالیستی ندارد. همه این تحولات مترقی در عصر جهانی شدن سرمایه داری و امپریالیسم گنبدیده می تواند در شرایط معینی سمت گیری سوسیالیستی بیابد. یا نیابد. چنان که در مقاله "تفاوت ساختاری دو قانون کار جدید" نوشتیم. کسانی که قانون نئولیبرالی کار ایران را عین قانون کار مترقی ونزونلا می دانند؛ هرگز مخاطب مقالات ما نبوده اند. نامه نوشتن های خصوصی و کامنت های ببری از استدلال آنان نیز – مانند همان کامنت های نامربوطی که از این قلم "ستایش" می کنند- جملگی باد هواست. دوستانی کوبا و ونزونلا را با کره شمالی و چین دنگ شیائوپینگ نئولیبرال زده مقایسه کرده اند. برای نمونه از ده سطر نقدی که دوست عزیزی در رد "توهم" مخلص نوشته است کم و بیش هشت سطر آن در تعرض به سرمایه داری دولتی و استبداد در چین و کره شمالی و سوریه شکل بسته است و من هر چه فکر کردم در نیافتم که در کجا و کدام یک از مقالاتم از این دولت های مرتجع و حتا اردوگاه شرق دفاع کرده ام. انتخابات دموکراتیک در نیکاراگونه و ونزونلا کجا و سلطه خانوادگی کیم ایل سونگ عقب افتاده مرتجع در کوریای شمالی بلزده کجا؟ کوبای کاسترو- که حتا جماعتی از امریکا برای استفاده از امکانات بهداشتی درمانی رایگان به آن جا می روند- کجا و تسمه از گرده کارگران چینی کشیدن و ارزان ترین نیروی کار جهان را- در قالب حاکمیت یک الیگارش خبیث تحت عنوان "حزب کمونیست"- استنمار کردن کجا؟

نکته: گمان می زرم برای دریافت تفاوت کوریای شمالی و کوبا مراجعه به مقاله ای مفید از پری سانراآبادی ضروری باشد. این مقاله تحت عنوان "چند نکته و کمی بیش تر در باب یک مغالطه تاریخی- ایدئولوژیک/ به بهانه مرگ کیم یونگ ایل" و در پاسخ به همین بهانه گیری های مشابه نوشته شده است. بنگرید به این لینک:

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=42693>

باری نویسنده اگر در جریان کودتای پینوشه یک شهروند چیلیایی بود؛ به طور قطع – مانند همه چپ های آن دیار- در جبهه سالوادور آلنده سوسیال دموکرات می ایستاد و علیه شکل بندی نخستین نطفه های نئولیبرالیسم مبارزه می کرد. گیرم که آلنده نه کارگر زاده بود و نه کارگر پناه! نوع و شیوه مبارزه با پینوشه را هم اوضاع و احوال حاکم بر چیلی سپتمبر ۱۹۷۳ تعیین می کرد. مبارزه ای البته مسلحانه علیه کودتایی که تا بن دندان به ارتش مسلح "ملی" و نیروهای امنیتی امپریالیستی وابسته بود! اما این قلم اگر به عنوان یک شهروند سویدنی یا انگلیسی یا فرانسوی وارد کارزار سیاست می شد، به احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست و لیبر اولاف پالمه و میتران و تونی بلر رأی نمی داد! با وجود بیش از صد و پنجاه سال مبارزه طبقه کارگر؛ بسندگی به سیاست "ضد ریاضتی" فرانسوا اولاند نه فقط تقلیل گرانی محض است بل که ورود به جبهه ائتلاف با بورژوازی و حمایت از دولت دخالت گر منجی باز آزاد است. اگر چه در بخشی از امریکای لاتین(بولیوی) مبارزه طبقاتی کارگران از سنت های پریشینه ای برخوردار است اما با این همه تفاوت کوبا و ونزونلا و نیکاراگونه با دولت های سوسیال دموکرات این است که کشورهای پیش گفته تا دیروز مکان امنی برای سودآوری فاحشه خانه ها و کازینوهای امریکانی و ترانزیت کوکائین بودند؛ با مردمی فقیر و بیمار و عقب مانده. اما امروز به اعتبار مبارزه توده ها و از کنار ره آورد همین رفم های کم و بیش؛ به لحاظ شاخص های توسعه انسانی با کشورهای پیش رفته اسکاندیناوی رقابت می کنند. گیرم که مانند هر دولت سرمایه داری دیگر با انواع فسادها و تبهکاری ها درگیر هستند. آمارهای موجود موید پیش رفت شاخص های توسعه انسانی در این کشورها از سوی دشمنان شان در نهادهای غربی و امپریالیستی نیز تأیید شده است و با آمارهای ایجاد "دو و نیم میلیون شغل و فقر زدانی" دولت ایران به کل متفاوت است. کما این که سلامت بی قید و شرط انتخابات در ونزونلا حتا از سوی گزارشگران و ارگان های اعزامی امریکا و غرب مورد تأیید واقع شد. واقعیت ها را که نمی شود کتمان کرد. دفاع از کوبا و ونزونلا و نیکاراگونه فرو غلتیدن به مرداب رفرمیسم نیست. کما این که دفاع از مبارزه سندیکانی و اتحادیه نی عقب نشینی به رفرمیسم و سندیکالیسم نیست. ادعائی در کار نیست اما نگارنده نه فقط در مورد سرمایه داری دولتی کم و بیش

نوشته است و نتیجه سال ها مطالعه و تحقیق خود را در قالب کتابی مبسوط با سرنوشتی نا معلوم به وزارت ارشاد سپرده است؛ بل که علاوه بر این تا آن جا که به یاد دارد در شمار نخستین کسانی است که موضوع سرمایه داری دولتی را در متن نظریه پردازی های هیلفردینگ و بوخارین و نئوتروتسکیست هانی همچون کلیف و کالینیکوس ارزیابی کرده است. در نتیجه می خواهم بگویم به صرف پرتاب یک عبارت سرمایه داری دولتی نمی توان تمام شاخص های توسعه انسانی در کوبا و ونزویلا و حتا پاراگونه را نادیده گرفت. همان طور که با تکیه به همین عبارت نمی توان نسبت به دست آوردهای مثبت اقتصادی دوران حاکمیت ستالین چشم فرو بست. تداعی کردن ستالین با بریا و ژدانف و بلافصله نقب زدن به جنایات دادگاه ها همان روشی است که ساخاروف ها به کار بسته اند و نوبل ها گرفته اند. لیبرالیسم ایرانی نیز به محض طرح نام ستالین ما را به یاد ستالینیسیم می اندازد و بلافاصله یک قطار از اعدام شدگان دهه های سی و چهل راه می اندازد و با پتک زینوویف و بوخارین و تروتسکی چنان بر سر ما می کوبد که پنداری این بزرگان از مدافعان جبهه سرمایه بوده اند و حالا اینان به خون خواهی آنان پیرهن عثمان بر علم افراشته اند.. روشی که در مדיاهای مشهور سرمایه داری نهادینه و عادت شده است. (بعد از انتخابات ۱۳۸۸ و دستگیری اصلاح طلبان؛ هرگاه که تلویزیون امریکا دادگاه آقایان ابطحی و عطریانفر و را نشان می داد، یکی در میان به صحرای کربلای دادگاه ستالینی هم نقبی می زد. با تصاویری از ستالین و "خشونت این بلشویک های لعنتی!!" مصیبت را ببین!!) به این ترتیب بستن بند ناف کاسترو و چاوز به خاتمی و احمدی نژاد اگر ساده کردن پیچیدگی های نقد اقتصاد سیاسی نباشد - که هست- باری به قیاس پیش گفته مانسته است.

چپ مریخی که از سوسیالیسم فقط تکرار مکرر و غیر طبقاتی طبقه کارگر را آموخته لاید بر این باور است که بس آمد هر چه بیش تر این اصطلاح همان و "سوسیالیست" تر شدن همان. این طور نیست. یعنی ماجرا به همین راحتی هم نیست. چنین "چی" لاجرم باید برای ارتقای روحیه "انترناسیونالیستی" اش به شیلی و کوبا و ونزویلا و نیکاراگونه برود و علیه رهبران این کشورها به "جرم" دست دادن با احمدی نژاد- "قیام کارگری" سازمان بدهد. از همان قیام های موهومی که به جرم دست دادن ستالین با روزولت و چرچیل برپا کردند.. از همان قیام هانی که هر روزه علیه سوسیال دموکراسی سازمان می دهند. به یاری همان "تشکل های توده نی کارگری" که هر روزه در ایران و اروپا می سازند و فعالان کارگری داخل را نسبت به ساختن آن ها مذمت می کنند. باری این تذکر برای مواردی که از نویسنده توضیح خواسته و ول کن معامله نبودند، گفته شد.

در آمد دوم

سلسله مقالات سازمان یابی کارگری به دلیل پرداختن به دو اولویت سیاسی روز مدتی به تأخیر افتاد. چاره ای نبود. تحلیل "الحظه حال دولت" - به تعبیر لنین - همیشه از اولویت های اصلی چپ سوسیالیست بوده است. شناخت وضع حال دولت و به تبع آن تبیین توازن قواء در وضع اکنون به جنبش کارگری کمک می کند که در اتخاذ تاکتیک های خود سنجیده وارد کارزار شود. مضاف به این که مقابله با اصلاحیه ضد کارگری مصوب دولت می تواند در ردیف وظایف اصلی فعالان کارگری قرار گیرد. درست مانند طرح استاد - شاگردی. با تصویب این قوانین دست کارفرمایان برای اخراج هر چه بیشتر کارگران بازتر خواهد شد. نیروی کار ارزان تر و امنیت شغلی متزلزل تر خواهد گردید. مضاف به این که طرح افزایش سن بازنشستگی نیز از قرار در راه است. علاوه بر پیش برد و مطالبه همه مواردی که از پارک لاله ۸۸ تا کنون در قطع نامه های یک مه از سوی تشکل های مستقل کارگری مطرح شده است؛ جنبش کارگری ایران باید با حساسیت ویژه ای در مقابل تصویب نهانی این اصلاحیه و قانون استاد- شاگردی بایستد.

خود سازمان دهی

در بخش های پیشین تا حد امکان و توان ظرفیت های مختلفی از سازمان یابی حزبی و کارگری را ارزیابی کردیم. به اجمال از آگاهی طبقاتی در تئوری های علمی مارکس و انگلس سخن گفتیم و با سرکشی به انقلاب اکتبر نکاتی را در خصوص حزب و شوراهای پیش کشیدیم. اینک بر آنیم در ادامه دفاع از مارکسیسم ارتدوکس و تبیین واقعی سازمان یابی لنینی؛ ابعاد دیگری از این مؤلفه ها را باز کنیم. پس از مارکس و انگلس و به موازات شکل بندی جریان سوسیال دموکراسی در المان و بلشویسم در روسیه، مؤلفه آگاهی طبقاتی به مقولات دیگری گره خورد. ضرورت وجود **حزب سیاسی پیش رو** متشکل از روشن فکران احتمالاً بورژوائی که به منافع طبقاتی خود پشت پازده بودند، برای انتقال آگاهی طبقاتی از بیرون به درون طبقه، به یکی از تقابل های اصلی جنبش سوسیالیستی تبدیل شد. اگر زمانی بلانکیسم مدعی بود که بر محور ایجاد چند محفل چندین هزار نفری می توان به **نیابت از طبقه کارگر**، دست به تغییرات اساسی زد، شگفتا که برداشت و تفسیر دلخواه از "چه باید کرد" لنین - در تقابل با رزا لوکزامبورگ - بنیاد تغییرات اجتماعی را نه از مسیر حرکت **موش کور تاریخ** بلکه در چارچوب یک حزب و یا محفل سیاسی شبه تئوریک و غیر کارگری محدود کرد و در گزاره های دیگر با پیش کشیدن نقش عنصر پیشناز، طبقه کارگر را به حاشیه راند.

آیا طبقه کارگر از توان خود سازمان دهی برخوردار است؟

در واقع موضوعی که به یکی از تقابل های نظری - و سپس عملی - سوسیال دموکراسی کارگری ابتدای قرن گذشته تبدیل شد و با وجود انبوه بحث ها، مقالات، کتب و پلمیک ها، هنوز نیز به یک اجماع نسبی نرسیده، همین مؤلفه خود سازمان دهی طبقه کارگر است. امری که اگر قائم به ذات تلقی شود، مهمترین عنصر سازمان ده مبارزه طبقاتی (حزب پیش آهنگ کارگری) را نفی و منحل می کند. این مسأله پیچیده - به قول ارنست مندل - نه در پرتو نظریه مورد مطالعه قرار گرفته و نه با توجه به صدوپنجاه سال تجربه مبارزاتی طبقه کارگر سنجیده شده است. انگلس در مقالات و نامه های بی شماری به این مسأله پرداخته و مارکس هم در سطح محدودتری به آن تجربه واکنش نشان داده است. (درافزوده: مارکس در کتاب "**مبارزه طبقاتی در فرانسه**" - بررسی حوادث انقلاب ۱۸۴۸ - به این مسأله پرداخته است.) شناخته شده ترین آثاری که در این زمینه در دست داریم، آثاری از قبیل "چه باید کرد؟" و "بیماری کودکی" لنین، "مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه" اثر رزا لوکزامبورگ، نوشته های کائوتسکی علیه برنشتاین، لوکزامبورگ و بلشویک ها، "حزب غیر علنی" اثر اتو بانر و... جمله ای آثاری جدل آمیز بوده و از اعتبار مقطعی و تاریخی مشخص برخوردارند. از سوی دیگر نوشته های دوران جوانی گنورگ لوکاچ مانند "تاریخ و آگاهی طبقاتی" و "لنین در وحدت اندیشه و عمل" نیز چنان انتزاعی و مجرداند که از مطالعه سیستماتیک این مسأله ناتوان می ماند. بیشترین توجه به این موضوع را شاید در نوشته های گرامشی مربوط به اوایل ۱۹۲۰ بتوان یافت. اما این آثار هم عمدتاً مقالاتی پراکنده و فاقد انسجام متدولوژیک هستند.

www.marxists.org/farsi/archive/Mandel/works/1990/khod-sazmandehi-hezd.

با وجودی که لنین در همان اثر مناقشه انگیز "چه باید کرد" به وضوح گفته بود: "**سازمان انقلابیون حرفه ای تنها در ارتباط با طبقه واقعاً انقلابی [پرولتاریا] معنا دارد که به طور خودانگیخته درگیر مبارزه می گردد...**" و متعاقب تجربه انقلاب ۱۹۰۵ در "تازه های اپریل" - چنان که بر صدر این مقاله نیز نشسته - همین مؤلفه را تئوریزه کرده بود، اما با این همه مسأله ضروری خود سازمان دهی اتحادیعی، در شرایط غیرانقلابی و ثبات سرمایه داری نه فقط از سوی بخش هایی از چپ، مهر بطلان سندیکالیسم و اکونومیسم خورده است، بلکه - از همه بدتر - بی توجه به تجربه تلخ شکل بندی **بوروکراسی در حزب غیر کارگری شده دوران ستالین**، هنوز اعتبار **جانشین گرانی**، به طور جامع و کامل نقض نشده است. هنوز این نظریه درست که اتحادیه کارگری توده ای و مستقل و مبارز، قادر است در دوران غیر انقلابی و ثبات سرمایه داری به سود منافع و مبارزه طبقه کارگر عمل کند، از سوی

چپ غیر کارگری به استهزاء گرفته می‌شود. تلاش شکست‌خورده سوسیالیست‌های چپ هالندی، گورتر، پانه کوک و تلاشی سوسیالیسم کارگری المان به وضوح ثابت کرده است که شوراها فقط در شرایط انقلابی (همه قدرت به شوراها) قادرند به وظایف سازمان‌دهی خود عمل کنند و در اوضاع غیر انقلابی و فقدان توازن قدرت میان دو قطب اصلی جامعه، این اتحادیه‌ها و سندیکاها هستند که قادرند به همان درجه‌ای که از بورژوازی امتیاز کسب می‌کنند به **انکشاف مبارزه طبقاتی، سازمان‌دهی، تجربه، عمل، بهبود زندگی و آگاهی کارگران** یاری رسانند. واضح است که تکیه به سندیکاها و اتحادیه‌ها و کانون‌ها و کمیته‌های متشکل از فعالان علنی کارگری نمی‌تواند در تقابل یا توازی با تشکیل کمیته‌های مخفی سوسیالیستی در مراکز کار و تولید و محلات کارگری تلقی شود.

تریدیونیسم

ضرورت تشکیل صور مختلف تشکل‌های کارگری، از آنجا موضوعیت و بسط می‌یابد که پاسخ به این دو سؤال کلیدی به یکی از اولویت‌های نظری - عملی چپ تبدیل می‌شود:

✓ طبقه کارگر چگونه با سرمایه‌داری مبارزه کند؟

✓ پیروزی طبقه کارگر در این مبارزه مستلزم وجود کدام عنصر اصلی است؟

آگاهی، تجربه، عمل، خودسازمان‌دهی، حزب سیاسی پیش‌رو، روشن‌فکر آگاه و پیش‌تاز، تقدم مبارزه اقتصادی یا سیاسی و... همگی در همین زمین زمینه‌سازی می‌شوند و مباحثی همچون نحوه پیوند با طبقه (مشکل اصلی چپ پوپولیست دهه ۵۰ و هنوز هم!) و تلفیق تئوری - پراتیک را نیز می‌پوشانند. تریدیونیسم (Trad unionism) یا اتحادیه‌گرایی با مضمون مبارزه صنفی می‌کوشد به گوشه‌ای از لوازم این مبارزه پاسخ دهد.

واضح است طرح این سؤال که آیا طبقه کارگر به عنوان تنها و آخرین طبقه انقلابی تاریخ به طور بالقوه از یک طرح انقلابی (برنامه) به منظور ساقط کردن قدرت سیاسی بورژوازی و جمع کردن بساط شیوه تولید سرمایه‌داری برخوردار هست یا نه، با توجه به اصول علمی و بنیادی سوسیالیسم مارکس اساساً بلاوجه است. همان‌قدر که سوسیالیسم - به تعبیر مارکس - یک برنامه از پیش تعیین شده و نقطه به نقطه نیست، همان‌قدر هم رسالت تاریخی پرولتاریا برای ساقط کردن بورژوازی امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر است.

مرز سوسیالیسم علمی مارکس با نظریه‌پردازی‌های اتوپیک فوریه و کابه دقیقاً در متن همین مبارزه طبقاتی همیشه جاری طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری صورت می‌بندد. تأکید مکرر مارکس و انگلس در فصول مختلف مانیفست بر این‌که **سوسیالیسم شکل معینی از مناسبات اجتماعی آینده است که ریشه در مبارزه طبقاتی جاری** دارد از همین جا نشأت می‌گیرد. به این ترتیب باید گفت - و پذیرفت - که مبارزه تئوریک برای پیش روی جنبش کارگری در پیوند با تمام عرصه‌های مبارزه سیاسی، اقتصادی و حتا فرهنگی تعریف می‌شود. چنان‌که مبارزه تئوریک برای طبقه کارگر مانند مبارزه اقتصادی امری مستمر و تعطیل‌ناپذیر است. در متن یک جنبش سوسیالیستی تبیین نظری سرمایه‌داری حاکم به اندازه مبارزه کارگران برای تحقق مطالبات صنفی فوری خود از اهمیتی تفکیک‌ناپذیر برخوردار است. روشن است که حمایت چپ از مبارزات اتحادیه‌ی رادیکال و مشارکت همه‌جانبه در آن، علی‌الخصوص در شرایطی که هنوز بخش پیش‌رو و آگاه طبقه کارگر در حزب خود سازمان نیافته، امری بی-تخفیف و تردیدناپذیر است. به همین اعتبار نیز مناقشه‌ای که از مدتی پیش در زمینه تعطیلی کمیته‌های فعالان کارگری علنی و جای‌گزینی آن با ایجاد انجمن‌های صنفی در میان چپ ایران در گرفته از اساس بی‌محل است. تلاش برای ایجاد هر کدام از این تشکل‌ها تا آنجا که از دولت مجزا هستند و علیه سرمایه مبارزه می‌کنند بنا به مقتضیات زمانی و مکانی نه فقط متباین نیست بلکه تلاشی ستودنی و قابل حمایت نیز هست. در جهان سرمایه داری و به خصوص در کشورهایمانند ایران هر گونه

مطالبه صنفی حنا در حد درخواست سنگ قبر رایگان لاجرم سیاسی می شود. مضاف به این که کشیدن حصار و تعبیه اسکله میان اقتصاد و سیاست از بیخ و بن نادرست است. در تمام مطالبات سندیکاها و واحدها و هفت تپه یک درخواست سیاسی- مانند لغو مجازات اعدام- وجود نداشته است و هر چه بوده مطالبات صنفی و اقتصادی محض بوده است اما کیست که نداند با اعضای اصلی این سندیکاها چه کردند!

صلح صنعتی!

باری کمی به حاشیه زدیم! ادامه دهیم....

تریونیونیسیم شکل اولیه جنبش کارگری در بستر حاکمیت با ثبات سرمایه‌داری بود. پس از فائق آمدن شیوه تولید سرمایه‌داری؛ کارگران به صورتی خودانگیخته و تجربی دریافتند که نمی‌توانند به طور فردی با کارفرما مبارزه کنند. همین حس غریزی به تدریج سبب‌ساز ایجاد اتحادیه‌ها و تشکلهای اولیه و صنفی کارگری گردید. به یک مفهوم اتحادیه‌های کارگری به ناگزیر در تقابل با اتحادیه‌های کارفرمایی به وجود آمد. به نوشته پانهکوک (نقل به مضمون) "تریونیونیسیم نخست در انگلستان - جایی که سرمایه‌داری ابتداء توسعه یافت - به وجود آمد و سپس به عنوان ملازم صنعت سرمایه‌داری به کشورهای دیگر اشاعه یافت. شرایط در ایالات متحد بسیار ویژه بود. در آغاز وفور زمین‌های آزاد و اشغال نشده - که برای مهاجران باز بوده - موجب کمبود کارگر در شهرها گردید و دستمزدها را به نحو قابل توجهی افزایش داد. فدراسیون کارگری امریکا (A.F.L) به قدرتی ارتقاء یافت که می‌توانست استاندارد زندگی کارگران را تا حد مناسبی بالا ببرد. در چنان شرایطی، تبعاً طبقه کارگر نوعی احساس همپوشانی با سرمایه‌داری می‌کرد و اندیشه مبارزه سیاسی با بورژوازی را به ذهنش راه نمی‌داد. در انگلستان نیز از یکسو به دلیل انحصار این کشور بر تجارت و صنعت جهانی؛ و از سوی دیگر به سبب تملک مستعمره‌های ثروت‌مند؛ بخش غالبی از کارگران به یک قشر اریستوکرات مبدل گردیدند که اساساً نه فقط نیازی برای نبرد با بورژوازی داخلی نمی‌دیدند، بلکه نوعی سبب‌ساز همبستگی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار نیز شدند." صرف‌نظر از صحت و سقم تئوری منسوخ غارت و پیش از آن که سرمایه جهانی شود و به عصر امپریالیسم برود، واقعیت این است که به بهای چابیده شدن کارگران و زحمت‌کشان جهان سوم، یقه‌های کارگران انگلیسی و هلندی سفید و براق شد. در این برهه - که هنوز جهان سوم در گیومه نبود- کسب سود و حتا سود بیش‌تر و استثمار کارگران خودی برای بورژوازی انگلستان چندان ضرورتی نداشت و به همین سبب نه فقط زندگی معقولی برای کارگران داخلی به وجود آمد، بلکه تضاد ساختاری (و در این جا و این برهه مبارزه) کار - سرمایه جای خود را به یک همزیستی آشکار سپرد. اگرچه در آغاز و برای تحمیل همین شرایط به سرمایه‌داران نبردهایی در انگلستان شکل گرفت - فی‌المثل جنبش چارتریسیم - اما در نهایت آنان در مبادله با **صلح صنعتی**، اتحادیه‌ها را به رسمیت شناختند و در قبال تزریق روح محافظه‌کارانه سرمایه‌دارانه به کالبد طبقه کارگر، دستمزدها را افزایش دادند. چنین وضعیتی، در حال حاضر - و البته در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری - در هم‌آهنگی کامل با عمیق‌ترین ویژگی تریونیونیسیم نهفته است. بدین ترتیب می‌توان گفت تریونیونیسیم اقدامی از سوی کارگران است که از مرزهای سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود. هدف مبارزه تریونیونیستی جای‌گزینی شکل دیگری از تولید به جای تولید بورژوائی نیست. تریونیونیسیم با خصلتی غیرانقلابی و تا حدودی محافظه‌کارانه می‌کوشد به مبارزه‌های سامان دهد که طی آن درجه‌ای از رفاه برای کارگران تحقق یابد. در این میان نکته مهم این است که تریونیونیسیم نیز با وجود ماهیت غیرانقلابی خود شیوه‌ای از مبارزه طبقه کارگر را نمایندگی می‌کند که برای رسیدن به اهداف بعدی موجه، مفید و البته ضروری است. در نظر داشته باشیم که بورژوازی تا آنجا که توانسته کوشیده است از طریق کسب سود بیش‌تر، تأمین ارزش اضافی را از طریق کاهش دستمزدها، افزایش ساعات کار، بی‌کارسازی، وخامت محیط کار و... دنبال کند. دقیقاً به همین سبب نیز مبارزه کارگران علیه تمام این اقدامات، یعنی افزایش دستمزدها،

کاهش ساعات کار، دریافت بیمه‌کاری، تأمین اجتماعی، بهبود محیط و شرایط کار و استفاده رایگان از خدمات موجود، مبارزه ای طبقاتی و حیاتی‌ست. تریدیونیونیسیم چه به مثابه مکتب تمرین قابلیت و مرور توان مبارزه طبقاتی پرولتاریا و چه در قالب همبستگی محدود و مبارزه صنفی کارگران، در سیر تطور شکل‌بندی سوسیالیسم و نیز کردن دندان‌های موش کور تاریخ حرکتی اجتناب‌ناپذیر است.

نکته: در زمینه خودسازمان‌یابی و به قول تنوریسین‌های کمونیسم شورائی خود‌انگیختگی خواننده علاقه مند می‌تواند به سایت "کاشگر" مراجعه کند. مقاله ماتیک تحت عنوان "خود‌انگیختگی و سازمان" به مبانی اصلی این مهم پرداخته است. همین طور مقالاتی از پانه کوک؛ رچلف؛ برنلد؛ سیمون و دیگران در همین سایت. این رفقاء در دفاع از سوسیال‌دموکراسی‌المان و نظریه پردازی‌های رزا لوکزامبورگ به نحو عجیبی به مواضع راست ضد بلشویکی فرو می‌غلطند و خود‌سازماندهی طبقه کارگر را به حربه ای برای تعرض به لنینیسم تبدیل می‌کنند. (برای نمونه بنگرید به مقاله "کمونیسم شورائی و نقد بلشویسم" نوشته کایو برنلد) شگفتا که این جریان "سوسیال‌دموکراسی روسیه و بلشویسم را به عنوان جنبش کارگری کهنه و فرمیستی" ارزیابی می‌کند و با استناد به نظریات پانه کوک و گورتر و شرودر و روله خود را در بخش "چپ سوسیال‌دموکراسی" و "جنبش جدید کارگران" جا می‌دهد! وارد شدن به نقد این مواضع در حوصله این سلسله مقالات نیست. با این حال ما خواهیم کوشید در مقاله بعدی به تبیین اثباتی موضع لنین درباره خودسازمان‌یابی کارگری بپردازیم. در نتیجه:

این بحث را ادامه خواهیم داد.....

بعد از تحریر

الف. نامه (طومار) مطالباتی- اعتراضی کارگران ایران خطاب به وزیر کار؛ گام مثبتی در راستای انکشاف مبارزه طبقاتی است. این نامه اگرچه به طور مستقیم رو به وزیر کار نوشته شده و رونوشتی به سایر مراکز قدرت نیز سپرده؛ اما واقعیت این است که کل نظام سرمایه داری حاکم را هدف گرفته. مسؤل وضع فاجعه آمیزی که بر مردم کارگر و زحمتکش می‌رود؛ وزارت کار و دولت به تنهایی نیست. کما این که "اصلاحیه" ضد کارگری قانون کار از سوی دولت تدوین شده و بعد از تصویب مجلس حکم قانون به خود خواهد گرفت. در نتیجه نمایندگان مجلس شورای اسلامی در فاز جدید اختلافات درون طبقاتی نمی‌توانند با انتساب "سوء تدبیر" به دولت احمدی نژاد از زیر بار این فلاکتی که به مردم تحمیل کرده اند؛ بگریزند! در متن مصیبتی که بر کشورم رفته است و "لاله ها و شقایق ها داغ دارند" دولت‌های پیشین و امثال احمد توکلی و محبوب و شرکاء کم تر از احمدی نژاد مقصر نیستند. به خصوص که این آقایان دو کلاس هم اقتصاد خوانده و "کارگر پناه ایلنا زاده" هم تشریف دارند.

ب. اتحادیه آزاد کارگران ایران به خوبی می‌داند که گام بعدی در راستای تحقق عینی مطالبات مطروحه در نامه مورد نظر؛ حرکت در مسیری است که بتواند تک تک این امضاءها را در مراکز تولید و زیست متشکل کند. در غیر این صورت فهم این نکته که هزاران نامه مشابه به گوش ناشنوای جبهه سرمایه نخواهد رفت؛ چندان دشوار نیست.

پ. نامه و طومار نویسی یکی از اشکال جاری مبارزه طبقاتی علیه سرمایه است. شکلی که در سنت‌های تاریخی جنبش جهانی طبقه کارگر نیز سابقه مند است. این گونه از مبارزه می‌تواند در مسیر تکاملی خود به صور دیگری عروج کند. برای تحقق این مهم سایر تشکل‌های مستقل کارگری ایران باید وارد کارزار شوند.

ت. مبارزه طبقاتی کارگران امری جزئی نیست و با قوانین ساده پاسور بازی فرق می‌کند! این مبارزه بنا به مؤلفه‌های متغیری همچون "لحظه حال دولت"؛ توازن قوا؛ میزان انکشاف طبقاتی؛ وجود نیرومند تشکل‌های مستقل سرمایه ستیز کارگری؛ احزاب چپ و سوسیالیست و غیره متفاوت و متنوع است. به این مفهوم همان قدر که اعتصاب کارگران نفت (بعد از

۱۷ شهریور ۵۷) و سپس دست بردن به اسلحه توسط کارگران و مردم در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن و ساقط کردن مسلحانه رژیم شاه؛ پاسخ واقعی به سرمایه تلقی تواند شد؛ همان قدر هم در شرایط دیگر- فی المثل - ایجاد تشکل از تشکل مرده شورخانه گرفته تا پتروشیمی برای پیش برد مبارزه طبقاتی امری اجتناب ناپذیر است. صحنه مبارزه طبقاتی یک جا ممکن است با نامه نویسی و اعتراض و جاده بستن و اعتصاب شکل ببندد و جانی دیگر با نوشتن مقاله و نقد سلاح و نقد! و زمانی هم با همه این ابزارها در کنار هم و مکمل هم و چیزی بیش از این! تهران.

محمد قراگوزلو - چهارشنبه ۱۰ آبان [عقرب] ۱۳۹۱

۳۱ اکتوبر ۲۰۱۱